

شمس الملوك مصطفى

از زیبایی متافیزیکی تا زیبایی هنری

پژوهشی متن محور

درباره زیبایی و هنرنزد

افلاطون و ارسطو



نشرنی

**از زیبایی متافیزیکی
تا زیبایی هنری**

شمس الملوك مصطفى

از زیبایی متافیزیکی تا زیبایی هنری

پژوهشی متن محور

درباره زیبایی و هنر نزد

افلاطون و ارسطو



نشرنی

سرشناسه: مصطفوی، شمس‌الملوک، ۱۳۴۳ - **عنوان و نام پدیدآور:** از زیبایی‌مفایزیک تا زیبایی هنری: پژوهشی متن‌محور درباره زیبایی و هنر نزد افلاطون و ارسطو / شمس‌الملوک مصطفوی • **مشخصات نشر:** تهران، نشرنی، ۱۴۰۱ • **نوبت چاپ:** چاپ اول، ۱۴۰۱ • **مشخصات ظاهری:** ۱۹۹ ص • **شابک:** ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۳۰-۳
• **وضعیت فهرست‌نویسی:** فیبا • **یادداشت:** کتابنامه: ص ۱۹۷-۱۹۹، عنوان دیگر: پژوهشی متن‌محور درباره زیبایی و هنر نزد افلاطون و ارسطو • **موضوع:** افلاطون، ۹۴۲۷-۹۳۴۷ ق.م. - دیدگاه درباره زیبایی‌شناسی، - Plato - Criticism and interpretation; افلاطون، ۹۴۲۷-۹۳۴۷ ق.م. - نقد و تفسیر، Plato - Criticism and interpretation; ارسطو، ۳۲۲-۳۸۴ ق.م. - نظریه درباره هنر، Aristotle - Views on art; ارسطو، ۳۲۲-۳۸۴ ق.م. - نقد و تفسیر، Aristotle - Criticism and interpretation; زیبایی‌شناسی، Aesthetics; هنر-فلسفه، Art - Philosophy • **رده‌بندی کنگره:** B۳۹۸ • **رده‌بندی دیویی:** ۱۸۴ • **شماره کتابشناسی ملی:** ۸۸۰۹۷۴۲

قیمت: ۷۸۰۰۰ تومان



نشرنی

از زیبایی‌مفایزیک تا زیبایی هنری
پژوهشی متن‌محور درباره زیبایی و هنر نزد افلاطون و ارسطو
شمس‌الملوک مصطفوی

ویرایش: تحریریه نشر نی

صفحه‌آرا: الهه خلیج‌زاده

لیتوگرافی: باختر • چاپ و صحافی: غزال

چاپ اول: تهران، ۱۴۰۱، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۶-۰۴۳۰-۳

نشانی: تهران، خیابان دکتر فاطمی، خیابان رهی معیری، تقاطع خیابان فکوری، شماره ۲۰
کد پستی: ۱۴۱۳۷۱۷۳۷۱، تلفن دفتر نشر: ۸۸۰۲۱۲۱۴، تلفن واحد فروش: ۸۸۰۴۶۵۸-۹، نامبر: ۸۹۷۸۲۴۶۴

www.nashreney.com • email: info@nashreney.com • @nashreney

© تمامی حقوق این اثر برای نشرنی محفوظ است. هرگونه استفاده تجاری از این اثر یا تکثیر آن، کلاً و جزئاً، به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی) بدون اجازه مکتوب ناشر ممنوع است.

تقدیم به

جویندگان حقیقت و زیبایی

به آنان که در طلب دانایی، سقراطوار، جام شوکران عشق را نوشیدند.

فهرست مطالب

- پیش‌گفتار..... ۹
۱. هیپاس بزرگ: پرسش از زیبایی..... ۱۵
۲. مهمانی: زیبایی و نسبت آن با عشق..... ۲۵
- فایدروس و توجیه اخلاقی عشق..... ۲۶
- پوزانیاس و ستایش اروس نیک..... ۲۷
- اریکسیماخوس و نگرش طبیعی به عشق..... ۲۸
- آریستوفانس و اسطوره عشق..... ۳۰
- آگاتون و ستایش خدای عشق..... ۳۲
- سقراط و حقیقت عشق..... ۳۴
- دیوتیما و آشکار کردن مقدس‌ترین سر عشق..... ۳۷
۳. فایدروس: «نیایش اروس» و «هنر بلاغت»..... ۴۳
۴. جمهوری: نزاع شعر و فلسفه..... ۶۵
- نقد شعر از منظر تربیتی..... ۶۵
- کتاب دهم و نقد شعر تقلیدی..... ۷۸
- شعر در رساله ایون..... ۸۷

۵. سوفیست: نقد هنر تقلیدی..... ۹۷
۶. قوانین: نظارت بر هنر..... ۱۰۳
۷. نظریه موسیقی افلاطون..... ۱۱۳
- موسیقی در رساله جمهوری..... ۱۱۶
- موسیقی در قوانین..... ۱۲۱
- موسیقی در سایر رساله‌های افلاطون..... ۱۲۶
۸. ارسطو: هنر و موسیقی..... ۱۳۱
- دیدگاه ارسطو در باب موسیقی..... ۱۳۶
۹. بوطیقا: نقد هنر..... ۱۴۱
۱۰. کاتارسیس: پیوند میان تراژدی و اخلاق..... ۱۶۹
- تراژدی..... ۱۶۹
- فضیلت اخلاقی..... ۱۷۲
- بوطیقا و تراژدی..... ۱۷۵
- کاتارسیس و پیامدهای اخلاقی آن..... ۱۷۹
۱۱. مؤخره: از زیبایی متافیزیکی تازیبایی هنری..... ۱۸۵
- زیبایی نزد افلاطون..... ۱۸۵
- زیبایی نزد ارسطو..... ۱۹۳
- منابع..... ۱۹۷
- راهنمای مطالعه بیشتر..... ۱۹۹

پیش‌گفتار

افلاطون نخستین فیلسوفی است که دربارهٔ هنر و زیبایی سخن گفته و به قدرت هنر و فرهنگ در ساختن اخلاق فردی و اجتماعی توجه داده است. وی را بنیان‌گذار تفکر نظری دربارهٔ شعر و به عبارتی پایه‌گذار زیبایی‌شناسی فلسفی دانسته‌اند.

رساله‌های افلاطون غالباً در شاکله‌ای ادبی تألیف شده و بعضاً تلفیقی از روایات اسطوره‌ای و داستان‌گونه، همراه با تأملات فلسفی، است. غلبهٔ شیوهٔ نگارش ادبی افلاطون، به‌خصوص در رساله‌هایی مانند مهمانی، فایدروس، فایدون و ...، موجب شده که برخی منشأ پیدایش رمان را نوشته‌های وی بدانند.

افلاطون، در رساله‌های ایون و دفاعیات، شعر را الهام‌خدايان معرفی می‌کند، ولی در جمهوری شعر در خدمت آرمان‌های تربیتی و اخلاقی و سیاسی، که همان آرمان تحقق عدالت در نفس و در شهر است، قرار می‌گیرد. وی در جمهوری ابتدا فقط شعر تقلیدی را از آرمان‌شهر خود طرد می‌کند، ولی در پایان، کل هنر شعر را تقلیدی می‌داند که در پی التذاذ است و حکم به طرد آن می‌دهد و فقط اشعاری را می‌پذیرد که در مدح خدایان و در چارچوب آرمان‌های تربیتی مطلوب وی سروده شود. در واقع تقابلی که افلاطون میان عقل و احساس قائل است و در قالب تقابل خرد و تمایلات اجزای پست نفس خود را نشان می‌دهد، موجب گردیده که وی، علی‌رغم تعلق خاطر بسیارش به شعر، حکم به اخراج شعر و به‌خصوص شعر تراژیک از شهر آرمانی خود بدهد و زمام فرمانروایی را به‌تمامی به دست عقل بسپارد و نیل به حقیقت را صرفاً با راهنمایی عقل

و با عبور از مسیر دشوار تصاویر فریبنده ممکن بداند؛ وظیفه‌ای که بی‌شک بر عهده فیلسوف است.

می‌توان بخش قابل توجهی از نقدهای افلاطون به اشعار هومر را در مورد نقد بنیادینی که وی به فرهنگ زمانه خود داشت ارزیابی کرد؛ فرهنگی که به‌زعم افلاطون آمیزه‌ای از اندیشه‌های سوفسطاییان، نقالان، خطیبان و هنرمندان فاقد بصیرت به خوب و بد بوده و لذا به جای آن‌که موجب رشد و اعتلای فضیلت و اخلاق در میان مردم و در جامعه شود، خود به عامل ایجاد انحطاط و ویرانی اخلاق و معرفت تبدیل شده بود. بدون شک، همان‌گونه که اکثر شارحان افلاطون اذعان کرده‌اند، وی پیش‌تاز طرح مسائل بسیار مهمی در حوزه هنر و ادبیات است که کم‌این‌که همواره در صدر مطالعات و نظریه‌پردازی‌های این حوزه بوده است. مسائلی مانند تأثیرات روان‌شناختی شعر و ادبیات در روح انسان، پرسش از چیستی هنر، طرح مباحثی در خصوص نسبت میان هنر و سیاست، هنر و فرهنگ، هنر و اخلاق و ... طبقه‌بندی انواع هنر، نقش هنر و هنرمند در جامعه و بسیاری مسائل مهم دیگر. حتی ادبیات کودکان به واسطه مباحثی که افلاطون درباره تأثیر شعر و داستان در تربیت کودکان مطرح کرده است، «میراثی افلاطونی» به شمار می‌رود.

باید یادآور شویم که افلاطون در بین بسیاری از فلاسفه در طول تاریخ، بیشترین ستایش‌ها را از فلسفه و مقام فیلسوف به عمل می‌آورد. از نگاه وی فلسفه‌ورزی عشق به زیبایی است، زیرا فیلسوف، یعنی جست‌وجوکننده دانایی، به یک معنا همان اروس (خدای عشق) است که همواره در جست‌وجوی زیبایی است و در نهایت نیل به حقیقت و زیبایی و خیر، مقصد و مقصود عشق و فلسفه می‌شود. هرچند چنان‌که گفته خواهد شد، منظور افلاطون از این زیبایی، نه زیبایی هنری و محسوس بلکه اصل زیبایی و حقیقت زیبایی است که همه زیبایی‌های عالم به واسطه بهره‌مندی از آن زیبا هستند. مسیری را که افلاطون در حوزه ادبیات و به‌خصوص نقد ادبی گشود، پس از وی شاگرد برجسته‌اش، ارسطو، دنبال کرد. ارسطو در نظام فکری خود جایگاه ویژه‌ای برای هنر و به‌خصوص هنر شاعری قائل بود و از این رو کتاب مستقلی درباره هنر شاعری به نام بوطیقا به رشته تحریر درآورد که مشخصاً کتابی در نقد ادبی تلقی می‌شود و تا کنون نیز به‌کرات مورد استفاده و نیز استناد پژوهشگران شعر و هنر بوده است. هرچند بوطیقا پاسخ محکم و مستدل ارسطو به انتقادات گسترده افلاطون به شعر تلقی شده (جایی که در

جمهوری می‌گوید ما به مدافعان شعر فرصت خواهیم داد از نظریات خود دفاع کنند ولی آن‌ها قادر به این کار نخواهند بود، نمی‌توان انگیزه ارسطو برای نگارش بوطیقا را صرفاً تلاش برای جواب دادن به تحدی افلاطون دانست. بوطیقا در واقع نمایانگر نظریه ارسطو در باب هنر و شعر است و لذا می‌توان آن را به‌نوعی تکمیل‌کننده نظام فلسفی او دانست. در ارسطو رویکرد متافیزیکی افلاطونی به زیبایی و هنر، جای خود را به پژوهش تاریخی و اجتماعی می‌دهد و به‌خصوص زیبایی که نزد افلاطون تالذو خیر در اشیا و امورات محسوس زیباست، با هماهنگی و تناسب اجزای شیء زیبا با یکدیگر توضیح داده می‌شود. و برخلاف افلاطون که فلسفه را در مقابل هنر قرار می‌دهد، در ارسطو هنر نه‌تنها رقیبی برای فلسفه تلقی نمی‌شود، بلکه در برخی موارد قادر است طریق نیل به سعادت و کامروایی را برای فرد و جامعه هموار کند.

نگارنده در کتاب حاضر تلاش کرده است سیر اندیشه‌های افلاطون و ارسطو را درباره زیبایی و هنر، با ابتدا بر آثار اصلی آن‌ها، دنبال کند (که این یکی از وجوه ممیز این اثر با آثار مشابه است) تا خواننده علاوه بر شناخت دیدگاه‌های این دو فیلسوف بزرگ، با آثار مهم و سیر فکری آن‌ها در حوزه زیبایی و هنر نیز آشنا شود و لذا برای پرهیز از لطمه وارد شدن به محوریت متن، جز در موارد ضروری، از ارائه توضیح و تفسیر مطالب در خود متن اجتناب شده است. هرچند در مواردی که لازم به نظر می‌رسید، در پایان بعضی از فصول، ذیل عنوان «نکاتی در توضیح و تفسیر متن»، مواردی برای «تدقیق» و «تکمیل» بحث آمده است.

کتاب حاضر در یازده فصل، به شرح ذیل تقریر شده است:

فصل اول پرسش از زیبایی را در رساله هیپاس بزرگ پی می‌گیرد. محور اساسی بحث در این رساله، طرح پرسش از زیبایی و آزمون پاسخ‌های ممکن در مکالمه‌ای میان سقراط و هیپاس سوفیست است که نهایتاً افلاطون با برملا کردن نواقص تعاریف موجود از زیبایی، نشان می‌دهد که ارائه تعریفی جامع و مانع از زیبایی ممکن نیست. فصل دوم به تأمل در مقوله عشق و نسبت آن با زیبایی با ابتدا بر رساله مهمانی، که از شاهکارهای ادبی افلاطون است، اختصاص دارد. موضوع بحث افلاطون در این رساله، چگونگی نیل و تقرب به زیبایی و نقش عشق در این سفر روحانی است. افلاطون در این رساله نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با نیروی عشق و با تأمل بر زیبایی‌های جهان محسوس، به دیدار زیبایی حقیقی و اصل زیبایی در عالم معقول نیل شد.

فصل سوم به رساله فایدروس اختصاص دارد. در رساله فایدروس افلاطون موضوعات متعددی مطرح می‌کند. از جمله تفاوت عشق زمینی و آسمانی، ستایش عشق راستین، انواع جنون، ویژگی‌های یک خطابه خوب و این که تنها یک دیالکتیسین، یعنی یک فیلسوف، می‌تواند سخنوری شایسته باشد و خطابه‌ای درخور ارائه دهد. «هنر بلاغت» موضوع محوری این رساله است که موضوعات متکثر موجود در این رساله را وحدت می‌بخشد کما این که خود رساله نیز نمونه شگفت‌انگیزی از هنر بلاغت است! و اما در فصل چهارم، «جمهوری: نزاع شعر و فلسفه»، دیدگاه افلاطون در مورد شعر در رساله جمهوری، که از مهم‌ترین رساله‌های افلاطون با محوریت عدالت و چرایی و چگونگی تشکیل اوتوپیا یا آرمان‌شهر افلاطونی است، بررسی شده است. وی در کتاب دوم و سوم جمهوری دلایل مخالفت خود را با شعر، به منزله امری تأثیرگذار در تعلیم کودکان و جوانان و از منظری تربیتی بیان می‌کند و نشان می‌دهد که مخالفتش با اشعار هومر (کسی که در آن زمان شانی در حد خدایان داشت و حکمت زندگی یونانی را بازمی‌تاباند و در همه ابعاد زندگی یونانی حضور داشت) به علت آثار سوء تربیتی آن است. کتاب دهم جمهوری به طرح دلایل محکومیت شعر تقلیدی اختصاص دارد. افلاطون نشان می‌دهد که مخالفتش نه با اصل شعر، بلکه با آن دسته از اشعاری است که با برانگیختن احساسات و عواطف مخاطب و ایجاد شور و اشتیاق شدید موجب می‌شوند که عقل به محاق رود و از مصدر داوری و تصمیم‌گیری خلع گردد و مسیر تفکر و اندیشه در کشف حقیقت بسته شود. بنابراین شعر در صورتی پذیرفته می‌شود که به خدمت فلسفه درآید. همچنین روشن خواهد شد که مخالفت افلاطون نه با نفس شعر و شاعرانگی (که او خود شاعری بزرگ است!)، بلکه با چگونگی کاربرد آن و نیز آن چیزی است که شعر بازنمایی می‌کند.

افلاطون در کتاب دهم، نقاشی را نیز از حیث تقلید از نمود ظاهری اشیا نقد می‌کند. هرچند در نهایت شعر خطرناک‌تر از نقاشی ارزیابی می‌شود.

«نظریه موسیقی افلاطون» در فصلی مستقل بحث و بررسی شده است، زیرا اولاً نظریات وی درباره موسیقی محدود به یک اثر نیست و ثانیاً برای ایضاح دیدگاه افلاطون در مورد موسیقی، لزوم ارائه برخی توضیحات در باب موسیقی دوران افلاطون، به کمک پژوهش‌های موجود، ضروری به نظر می‌رسید.

فصل «ارسطو: هنر و موسیقی» به مرور برخی از رساله‌های ارسطو و نشان دادن دیدگاه‌های کلی او درباره هنر و همچنین آرای وی در باب موسیقی اختصاص دارد. در فصل نهم، تحت عنوان «بوطیقا: نقد هنر»، کتاب بوطیقا، به عنوان متن اصلی ارسطو درباره هنر، بررسی می‌شود. در این رساله، شعر به منزله صنعت و هنر، محور مطالعه جدی قرار گرفته است. از نگاه ارسطو، برخلاف افلاطون، تراژدی برترین نوع شعر است و لذا وی معیارهایی را برای تشخیص بهترین شعر تراژیک ارائه می‌دهد و از همین روست که بوطیقا اولین متن مدون تاریخ در نقد ادبی و هنری به شمار می‌آید. ارسطو همچنین نشان می‌دهد که اندازه و تناسب معیار زیبایی امر زیبا بوده و همچنین زیبایی امری لذت‌بخش و فی‌نفسه دارای ارزش ذاتی است.

در فصلی مستقل نیز، ذیل عنوان «کاتارسیس: پیوند میان تراژدی و اخلاق»، نظریه کاتارسیس ارسطو به تفصیل بررسی شده است. از آن‌جا که ارسطو در متن بوطیقا صرفاً به اشاره مختصری به کاتارسیس، به منزله غایت هنر، اکتفا کرده، امکان تفاسیر مختلف و گاهی متعارض از آن فراهم آمده است. به دلیل اهمیت موضوع، نگارنده با توجه به دیگر آثار ارسطو به تحلیل مقصود وی از کاتارسیس و نشان دادن نقش آن در ایجاد سلامت اخلاقی فرد و در نتیجه جامعه پرداخته است.

در مؤخره کتاب — «از زیبایی متافیزیکی تا زیبایی هنری» — دیدگاه افلاطون و ارسطو در باب زیبایی مقایسه شده است تا معلوم گردد زیبایی حقیقی که نزد افلاطون ذاتی متافیزیکی دارد، در ارسطو به زیبایی در اشیا محسوس و از جمله شیء هنری تبدیل می‌شود. هرچند عناصر اصلی زیبایی‌شناختی یونانی، یعنی تقارن و تناسب و اعتدال، نزد هر دو این اندیشمندان، علی‌رغم اختلافات موجود، جایگاه خود را حفظ می‌کند.

در ارجاع به آثار افلاطون و ارسطو، از ترجمه‌های محمدحسن لطفی، اسماعیل سعادت و حمید عنایت استفاده شده و ارجاع به بندهای مورد نظر، داخل پرانتز ذکر شده است. ضمن آن‌که ترجمه‌های انگلیسی بنجامین جونیت^۱ و دیوید راس^۲ از آثار افلاطون و ارسطو نیز مدنظر قرار داشته است.

در پایان، از همه دوستان و همکاران گرانقدری که مشوق من برای نوشتن این کتاب بوده‌اند تشکر می‌کنم. به‌خصوص از همکار عزیز و ارجمندم جناب دکتر مالک حسینی که در سلامت نفس و صداقت در عمل، و عشق به معرفت مثال‌زدنی هستند، بابت همه محبت‌ها و پیگیری‌های مؤثرشان سپاسگزارم. همچنین بر خود فرض می‌دانم که از همکار فاضل و ارجمندم جناب دکتر سید محمدرضا حسینی بهشتی، که طی سال‌ها مجالست و مؤانست با ایشان، راه‌های ناگشوده بسیاری برایم گشوده شد، قدردانی کنم. دانش عمیق و گسترده و در عین حال تواضع و فروتنی ایشان ستایش‌برانگیز است. قدردان زحمات دختر عزیزم ضحی نیری نیز هستم که از همکاری ارزشمندش در تنظیم و اصلاح موارد فنی کار بسیار بهره بردم. همچنین سپاس ویژه دارم از جناب آقای فرشاد مزدرانی بابت پیگیری‌های مجدانه و دلسوزانه ایشان و نیز تمامی دست‌اندرکاران نشر نی که با مساعدت و بزرگواری به کار انتشار این اثر سرعت بخشیدند. مهرشان پاینده باد.

امیدوارم نوشتار حاضر، که حاصل سال‌ها تحقیق و تدریس نگارنده است، راهی به سوی تدارک پژوهش‌های متن‌محور، در زمینه زیبایی و هنر نزد اندیشمندان و متفکران برجسته تاریخ فلسفه، بگشاید.

شمس الملوک مصطفوی

تابستان ۱۴۰۰

هیپاس بزرگ: پرسش از زیبایی

رساله هیپاس بزرگ شرح گفت‌وگوی سقراط با یکی از سوفیست‌های مشهور یعنی هیپاس است که در وسعت دانش سرآمد دیگر سوفسطاییان به حساب می‌آید. در استناد این رساله به افلاطون تردیدهایی وجود دارد، ولی باید گفت که، طبق پژوهش‌های به‌عمل‌آمده، این رساله را خود افلاطون تألیف کرده و خصوصاً این‌که دیدگاه انتولوژیک افلاطون در خصوص زیبایی چنان‌که در این رساله مطرح شده در رساله‌های دیگر وی نیز قابل بازشناسی است و تعارضی مابین آن‌ها وجود ندارد. محور اصلی گفت‌وگوی زیبایی است و تلاش سقراط این است که روشن کند: آیا می‌توان تعریفی از زیبایی ارائه داد که ناظر به ذات زیبایی باشد و نه مصادیق و مظاهر آن؟

هیپاس، که به‌تازگی از سفر اسپارت بازگشته، مدعی است که هیچ‌کس در گفت‌وگوی سیاسی برتر از او نیست، به سقراط می‌گوید که قبلاً از راه آموزش در شهرهای دیگر مانند سیسیل ثروت هنگفتی فراهم کرده است ولی در اسپارت به دلیل وجود قوانین نامناسب، که اجازه نداده بودند فرزندان‌شان به روش هیپاس تربیت شوند، نتوانسته پولی به دست آورد. از آن‌جا که این مسئله موجب خشم هیپاس شده بود، گفت‌وگو در مورد قوانین اسپارت آغاز می‌شود و با بحث در مورد وظیفه قانون برای ترویج نیکی و بسامان کردن امورات جامعه ادامه می‌یابد تا جایی که سقراط می‌گوید قانون‌گذاران باید «خود نیک» و «خود قانون» را بشناسند و در

این شناخت به خطا نروند. بدین ترتیب بحث درباره قوانین اسپارت و به دنبال آن درباره موضوع سودمندی قوانین ادامه می‌یابد (۲۸۵).^۱

هیپاس ضمن تعریف از توانایی‌های خویش و این‌که اسپارتیان به شنیدن سرگذشت اقوام و پهلوانان کهن و داستان‌های روزگاران گذشته و ... بیش از هر چیزی شائقند و او را به خاطر نقل این موارد ستایش می‌کردند (۲۸۵)، می‌گوید که چندی پیش درباره کارهای زیبایی که باید جوانان انجام دهند به تفصیل سخن گفته است و خطابه‌ای زیبا نیز آماده دارد که بسیار شنیدنی است. سقراط در واکنش به سخنان هیپاس و برای گشودن باب گفت‌وگو درباره موضوعی که مدنظر دارد، یعنی «زیبایی»، می‌گوید که چندی پیش در مجلسی حضور داشته و در اثنای سخن، برخی چیزها را زیبا و برخی را زشت خوانده است و به ستایش امور زیبا و نکوهش امور زشت پرداخته است. فردی در میان جمع از وی پرسیده: «سقراط، از کجا می‌دانی که چه چیز زیبا و چه چیز زشت است؟ اگر می‌دانی بگو که زیبا چیست؟» (۲۸۶).

آن‌گاه سقراط خطاب به هیپاس می‌گوید که هیپاس خردمند، من از پاسخ درماندم و شرمسار شدم و تصمیم گرفتم هرگاه یکی از خردمندان را دیدم این پرسش را طرح کنم و حالا از تو می‌خواهم به این سؤال پاسخ دهی، که حقیقت را درباره زیبایی بیاموزم و بیشتر از این مایه ریشخند مردمان نشوم. هیپاس در پاسخ می‌گوید که این مسئله کوچکی است و تشریح آن زحمتی ندارد. سقراط، ضمن ابراز خوشحالی، به هیپاس می‌گوید اگر ضمن توضیحات وی، خود را به جای پرسش‌کننده بگذارد و ایراداتی را که ممکن است به ذهن وی برسد مطرح کند، دل‌آزرده نشود. و هیپاس با تأکید بر این‌که مسئله آسان‌تر از آن است که سقراط می‌پندارد، ایراد گرفتن را بلاشکال می‌داند. و بدین ترتیب مکالمه از موضوع قانون به زیبایی تغییر جهت می‌دهد.

در این بخش از مکالمه می‌توان به روشنی «آیرونی سقراطی» را، که عمدتاً در

۱. اعداد داخل پرانتز اشاره دارد به بندهای رساله هیپاس بزرگ از مجموعه آثار افلاطون، ج ۲، ص ۵۶۷-۶۰۱.

اقرار به نادانی خود نهفته است، مشاهده کرد. از یک طرف سقراط با قرار دادن طرف مقابل در موضع «دانای کل و همه‌چیزدان» (خصلتی که سوفیست‌ها داشتند)، کاری می‌کند که با پدیدار شدن ضعف استدلال‌های ارائه‌شده، هیپاس به نادانی خود اقرار کند و از موضع نخوت و غرور پایین بیاید. از طرف دیگر، سقراط این پرسش را از قول یک «دیگری بی‌نام‌ونشان» مطرح می‌کند. بدین ترتیب ضمن پرهیز از رویارویی مستقیم با هیپاس، نشان می‌دهد که پاسخ به پرسش‌های به‌ظاهر ساده که حتی از سوی مردم عادی ممکن است طرح شود، تا چه اندازه می‌تواند دشوار باشد. در این‌جا هیپاس نماینده تفکر سوفیستی عمل‌گراست که مدعی شناخت کامل همه‌چیز و قادر به ارائه تعریف عاری از عیب و نقص درباره همه امور است. پرسش سقراط این است که «زیبا چیست؟» نه این‌که «چه چیزی زیباست؟». هیپاس بین این دو فرقی نمی‌بیند و می‌گوید در جواب آن پرسش‌کننده باید گفت دختر زیبا زیباست، و همگان تصدیق خواهند کرد. ولی سقراط با مثالی تفاوت را روشن می‌کند و می‌گوید:

... بگذار در این سخن تأملی بیشتر کنیم. گمان می‌کنم آن مرد پس از آن‌که پاسخ مرا بشنود خواهد گفت: سقراط، نزدیک‌تر بیا و پاسخ این سؤال را هم بده. همه چیزهایی که زیبا می‌شماری، در صورتی زیبا توانند بود که خود «زیبا» وجود داشته باشد؟ در پاسخش خواهم گفت: آری، اگر تصدیق کنیم که دختر زیبا زیبایی است، ناچار باید بگوییم که همه چیزهای زیبا زیبایی خود را از او دارند. (۲۸۹)

که البته این قول معقولی نیست. پس سقراط موارد دیگری از زیبایی‌های طبیعی و محسوس را برمی‌شمارد، مثل مادیان زیبا، دیگ سفالی زیبا، چنگ زیبا و ... و آن‌گاه به مقایسه چیزهای زیبا می‌پردازد و از قول هراکلیتوس می‌گوید که زیباترین بوزینه‌ها در مقام مقایسه با آدمیان زشتند و نیز از قول خود هیپاس می‌گوید زیباترین دیگ‌ها در مقام مقایسه با دختران زیبا زشت می‌نمایند و دختران زیبا در مقام مقایسه با خدایان زشت خواهند بود. نتیجه این‌که چیزهایی که به نظر زیبا می‌رسند، اگر از منظری دیگر

مورد توجه قرار گیرند، ممکن است زشت به نظر آیند. پس چیزهای زیبا زشت هم هستند. سقراط تأکید می‌کند که سؤال او از خود زیبایی بوده، در حالی که هر آنچه هیپاس گفته اموری است که در آن واحد هم زشتند و هم زیبا، یعنی نسبت به چیزی زشت و نسبت به چیز دیگری زیبا هستند. اما معلوم نشده که خود زیبا چیست.

هیپاس، با قبول ایرادات سقراط، طلا را به عنوان زیبا معرفی می‌کند، زیرا طلا با هر چه آمیخته شود، به واسطه درخشندگی و تلالویی که دارد، آن را زیبا می‌کند، حتی اگر پیش از آن زشت بوده باشد (۲۸۹). سقراط این دیدگاه هیپاس را نیز با آوردن مثالی رد می‌کند (البته از قول همان پرسش‌کننده ناشناس!) و خطاب به هیپاس می‌گوید:

... می‌دانی که فیدياس^۱ هنرمندی بزرگ بوده است ... گمان می‌کنی فیدياس چیزی را که تو زیبا می‌دانی نمی‌شناخت؟ ... او چشم‌ها و دست‌ها و پاهای بیکره آتیه را از عاج ساخت نه از زر. می‌پنداری که به علت نادانی چنان کرد چون نمی‌دانست که زر به هر چه بیوندد آن را زیبا می‌سازد؟ (۲۹۰)

هیپاس تصدیق می‌کند که مجسمه فیدياس زیباست، اگرچه در ساختن آن طلا به کار نرفته است. بنابراین «اگر سنگ در مقام متناسب به کار رود، زیباست و اگر در مقام نامتناسب به کار رود، زشت است» و نیز اگر در یک دیگ سفالی آتش پخته شود، مناسب‌تر آن است که با چوب انجیر آتش را هم بزینیم تا با چیزی از جنس طلا و لذا در این مورد نمی‌توانیم بگوییم طلا زیباتر از چوب انجیر است. به طور کلی این نتیجه به دست می‌آید که «متناسب زیباتر است از نامتناسب» (۲۹۱).

پس از ذکر این نمونه‌ها و روشن شدن موارد نقص تعریف هیپاس، سقراط مجدداً سؤال اولیه خود را مطرح می‌کند که زیبا چیست؟ و به عبارتی: «آن چیست که همیشه و همه‌جا و برای همه‌کس زیباست؟» (همان).

هیپاس در تلاشی مجدد برای ارائه تعریفی درست از زیبایی می‌گوید که

قصده دارد از چیزی نام ببرد که هیچ‌گاه و در مقایسه با هیچ‌چیز و به دیده هیچ‌کس زشت ننماید و آن این است که فرد «توانگر و تندرست باشد و به سربلندی عمری دراز به سر برد و پدر و مادر خود را موافق رسوم و آداب به خاک بسپارد و خود نیز به سالخورده‌گی برسد و چون درگذرد فرزندان او را با عزت و حرمت به خاک بسپارند» (همان). سقراط طبق روال همیشگی‌اش، نخست سخن هیپاس را تأیید و او را تشویق می‌کند، سپس، از قول همان ناشناس پرسش‌کننده، ایرادات خود را مطرح می‌کند و می‌گوید آیا برای خدایان و قهرمانان زیباست که پدر و مادر خود را به خاک بسپارند و به دست فرزندان خود به خاک سپرده شوند؟ البته که چنین نیست. پس به خاک سپردن پدر و مادر و به خاک سپرده شدن به دست فرزندان گاه زیبا و گاه زشت است.

آن‌گاه سقراط، با تأکید بر این‌که سؤال اصلی از خود زیبا بوده است، می‌گوید:

پرسیدم خود زیبا چیست؟ که با هرچه درآمیزد، خواه سنگ باشد یا چوب یا آدمی یا خدا یا گفتار یا کردار یا شناسایی، به آن زیبایی می‌بخشد. باز تکرار می‌کنم و به آواز بلند می‌پرسم که خود «زیبا» چیست؟ (۲۹۲)

سقراط در تلاش برای یافتن پاسخی به این سؤال، به سخن قبلی هیپاس اشاره می‌کند و می‌گوید شاید بتوانیم بگوییم متناسب بودن زیباست (۲۹۳) و باید بررسی کرد که آیا «تناسب هر جا باشد سبب می‌شود که هرچه از آن بهره دارد زیبا بنماید یا به‌راستی زیبا باشد؟» بدین ترتیب، به دنبال رد تعاریف ارائه‌شده هیپاس، سقراط اولین تعریف خود را از زیبایی ارائه می‌دهد و به بررسی آن می‌پردازد و سرانجام به این نتیجه می‌رسد که متناسب بودن نمی‌تواند خود زیبا باشد، زیرا صرفاً باعث می‌شود چیزها زیباتر از آن‌چه هستند نمایان شوند:

مثلاً مردی زشت‌اندام اگر جامه و کفش بپوشد که اندامش را بیاراید زیبا می‌نماید. چنین نیست؟ پس اگر تناسب سبب شود که چیزی زیباتر از آن‌چه هست بنماید، باید گفت تناسب نوعی فریب است نه آن‌چه به دنبالش می‌گردیم. آن‌چه ما می‌جویم چیزی است که همه چیزهای زیبا به علت بهره داشتن از آن زیبا هستند

همچنان که همه چیزهای بزرگ به علت بهره داشتن از خود «بزرگی» بزرگند، زیرا بزرگی باعث می‌شود که آن چیز بزرگ باشد، هرچند بزرگ ننماید. مراد ما از این که می‌پرسیم «زیبا» چیست، این است که می‌خواهیم بدانیم آن چیست که هر چه از آن بهره دارد زیباست هرچند زیبا ننماید. پس آن چه می‌جویم نمی‌تواند تناسب باشد، زیرا تناسب چنان که دیدیم سبب می‌شود که چیزها زیباتر از آن چه هستند بنماید و مانع می‌شود از این که هر چیز چنان که هست نمایان گردد. ما می‌خواهیم بدانیم آن چیست که سبب می‌شود چیزی به‌راستی زیبا باشد، خواه زیبا بنماید و خواه نه. (۲۹۴)

همچنان که از مطالب بالا روشن می‌شود، برای افلاطون بین «زیبا بودن» و «زیبا نمایان شدن» تفاوت زیادی وجود دارد. دیدگاه افلاطون در این بخش، در فرهنگ یونانی نیز مسبوق به سابقه‌ای طولانی است. اصولاً یونانیان، ظاهر زیبا را، بدون برخوردار بودن فرد از زیبایی باطنی و اخلاقی، نوعی فریب تلقی می‌کردند.

با معلوم شدن ایرادات تعریف زیبا به متناسب بودن و برآزنده بودن، سقراط تعریف دیگری برای زیبایی پیشنهاد می‌کند و از هیپاس می‌پرسد که آیا می‌توان گفت زیبا چیزی است که سودمند باشد؟ «علت این که زیبا را چنین تعریف می‌کنم این است که می‌اندیشم هنگامی که چشم را زیبا می‌خوانیم، مرادمان چشمی نیست که توانایی دیدن ندارد بلکه چشمی است که توانایی دیدن دارد و از این رو سودمند است» (۲۹۵). بدین ترتیب گفت‌وگو حول محور «زیبایی سودمندی است» ادامه پیدا می‌کند. سقراط می‌گوید که چون هر چیزی که توانایی برآوردن منظوری را دارد، برای آن منظور سودمند است و هر چه فاقد آن توانایی است بی‌فایده است، می‌توان گفت که توانایی زیبا و ناتوانی زشت است.

پس از آن که توانایی و سودمندی به هم گره می‌خورند، این پرسش مطرح می‌شود که آیا توانایی بر بدی کردن هم سودمند و زیباست؟ که طبیعتاً پاسخ طرفین منفی است و لذا توانایی بر کار نیک و سودمندی برای کارهای نیک زیبا شمرده می‌شود و این نتیجه حاصل می‌شود که تن‌های زیبا و قوانین زیبا و دانایی و هر چیز زیبای دیگری، به علت سودمندی، زیبا هستند.

در این جا سقراط، با اشاره به این اصل مورد توافق که سودمندی موجب پدید آمدن خیر (خوب) بوده و لذا علت خیر است، می گوید چون سودمندی زیبایی دانسته شد پس می توان گفت که زیبا علت خیر است. یعنی زیبا علت است و خیر (خوبی) معلول. از آن جا که همواره علت و معلول با یکدیگر فرق دارند و نمی توانند یکی باشند، این نتیجه به دست می آید که زیبا خیر (خوب) نیست و خیر زیبا نیست. چون یکی علت و دیگری معلول است. در صورتی که، طبق توافق طرفین، زیبایی و خیر نمی توانند اموری متقابل و مقابل یکدیگر باشند (۲۹۸). بدین ترتیب تعریف زیبایی به سودمندی نیز رد می شود و ناچار سومین تعریف از زیبایی را سقراط مطرح می کند: این که زیبایی لذتی است که از طریق چشم و گوش حاصل می شود (همان). با بررسی این تعریف، طرفین به این مشکل برمی خورند که اگر چنین لذتی زیبایی است، تکلیف لذت هایی که از راهی غیر از چشم و گوش حاصل می شوند چیست؟ مثل لذت های ناشی از خوردن و بوییدن. هیپاس می پذیرد که این امور هم لذت بخش هستند و لاجرم زیبا. ولی سقراط خطاب به هیپاس می گوید اگر به جای آن که بگوییم مثلاً خوردن لذت بخش است یا نوشیدن لذت بخش است، بگوییم خوردن زیباست، نوشیدن زیباست، همه به ما خواهند خندید و اگر به آن غریبه پرسشگر نیز چنین جوابی بدهم خواهد گفت: «پرسش من این نبوده که چه چیز در نظر مردمان زیباست، بلکه پرسیده بودم زیبا چیست» (۲۹۹).

سقراط در نقد نگاه هیپاس، که هنگام ارائه تعریف جزئیات را به تنهایی مدنظر قرار می دهد و از ارتباط آن ها با یکدیگر غفلت می کند، خطاب به وی می گوید:

عیب تو و امثال تو این است که امور را یک جا در نظر نمی آورید و مثلاً موضوع زیبا را از دیگر امور جدا می کنید و با بحث و استدلال قطعه قطعه می کنید و در نتیجه کل هستی و ارتباط موزونی که میان اجزای آن هست از نظرتان پوشیده می ماند ... (۳۰۱)

در این جا نگاه دیالکتیکی افلاطون مبنی بر لزوم «باهم نگری» امور ضمن «توجه به جزئیات» کاملاً مشهود است. این نگاه در رساله فایدروس بسط پیدا می کند.

در ادامه، طرفین با قبول اشکالاتی که به نظریه زیبا به مثابه چیزی که برای چشم و گوش لذت‌آور باشد (۳۰۱-۳۰۲) وارد است، به این نتیجه می‌رسند که می‌توان گفت: «زیبا لذتی است که سودمند باشد» (۳۰۳). که در این صورت سودمند سبب پیدایی خیر است و پیش‌تر دیدیم که علت غیر از معلول است، پس خیر (خوب) غیر از زیباست و زیبا غیر از خیر است که همان ایراد تعریف قبلی به این تعریف نیز وارد می‌شود. هیپاس حرف سقراط را می‌پذیرد، ولی به این نحوه سخن گفتن اعتراض می‌کند و بر مبنای همان روحیه سوفیستی عمل‌گرای خود می‌گوید:

نتیجه این سخن‌ها چیست؟ کار بزرگ و زیبا آن است که آدمی هر وقت در دادگاه‌ها یا انجمن وارد شود و یا در نزد دیگر مقامات دولتی کاری دارد بتواند فصیح و زیبا سخن بگوید و شنوندگان را شیفته خود سازد و بزرگ‌ترین جایزه‌ها را به دست آورد، نه جایزه‌ای حقیر و ناچیز. یعنی بتواند جان و مال خود و دوستانش را حفظ کند. مرد باید به آن کارها دل ببندد نه به این موشکافی‌های بی‌معنی و خنده‌دار تا به دیده مردمان ابله و ناتوان ننماید. (۳۰۴)

لکن سقراط مجدداً به هیپاس می‌گوید که اگر من سخنان تو را به آن فرد پرسش‌کننده بگویم خواهد گفت که «شرم نداری درباره کارهای زیبا سخن می‌گویی در حالی که نمی‌دانی زیبا چیست؟ تو که از ماهیت زیبا بی‌خبری چگونه می‌توانی گفتار یا کردار زیبا را از زشت بازشناسی ...» (همان).

در این دو بخش از مکالمه، تفاوت اصلی دیدگاه افلاطون و سوفسطاییان معلوم می‌شود. افلاطون در جست‌وجوی ماهیت و ذات خود چیزها، مثل خود زیبایی، خود عدالت، خود شجاعت و ... است، ولی سوفسطاییان به مصادیق و نمودهای هریک که جلوه ناقص و ناتمامی از ماهیت اصلی آن‌هاست بسنده می‌کنند و بیشتر وجه کاربردی و عملی را مدنظر دارند. در پایان این مکالمه، سقراط اذعان می‌کند که همنشینی با فرد پرسش‌کننده و هیپاس، علی‌رغم شنیدن سرزنش‌ها و ناسزاها، برایش سودمند بوده زیرا معنای این مثل معروف را درک کرده است که «زیبا دشوار است» (همان).